

بازسازی مختصات واژگانی سبک ساز در ترجمه متن حدیث به فارسی

جلال مرآمی¹، حسام حاج مومن^{2*}

- 1- استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
2- دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

دریافت: 93/6/4 پذیرش: 93/10/7

چکیده:

سبک‌شناسی زبانی، از رویکردهای نوین زبان‌شناسانه در بررسی متون است که شیوه بیان متمایز در هر متن را تحلیل می‌کند و هدف و تأثیر آن را بررسی می‌کند. در این دانش فرض است که هر متن، مختصات زبانی متمایزی دارد که از سویی، به آن فردیت می‌بخشد و از سوی دیگر، آن را به دیگر متون پیوند می‌دهد. از دیدگاه سبک‌شناسانه، متون، بنا به مختصات هم‌گرایی که دارند در دسته‌های قابل تشخیصی، یعنی در چارچوب گونه‌های متون، کنار هم می‌نشینند و با نوعی خط‌چین از یکدیگر متمایز می‌شوند. از آن‌جا که ترجمه نوشتاری نیز، پدیده متن را در دستور کار خود دارد و عملاً متنی را از یک زبان به زبان دیگر منتقل می‌کند، از دیدگاه سبک‌شناسی، می‌توان ترجمه را بازسازی مختصات زبانی متن مبدأ در قالب عناصر زبان مقصد، به‌طور نسبی دانست. بر مبنای رویکرد سبک‌شناسی لایه‌ای که مختصات متن را در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، معنایی و کاربردی مطالعه می‌کند، در مقاله پیش رو بر لایه واژگانی متن حدیث، به‌عنوان بخشی از گونه متن دینی، تمرکز می‌شود و پنج محور از مختصات واژگانی سبک‌ساز در متن حدیث به دست داده می‌شود. این پنج محور عبارت‌اند از: امتصاص از قرآن، تکرار توضیحی، ارجاع رمزگانی، توازن واژگانی، تکرار ایزوتوپیک. سپس نحوه بازسازی این پنج محور در زبان فارسی بررسی می‌گردد و چالش‌هایی که در این فرآیند به سبب تفاوت‌های میان دو زبان به وجود می‌آیند، تحلیل می‌شود. سرانجام راهکارهایی برای عبور از این چالش‌ها معرفی می‌شود که عملاً می‌توانند مورد استفاده مترجمان قرار گیرند و ترجمه متون حدیث را بهبود بخشند. در این مطالعه، نمونه‌هایی از احادیث کتاب بحار الانوار به‌عنوان شاهد بحث تحلیل می‌شوند.

واژگان کلیدی: سبک‌شناسی لایه‌ای، لایه واژگانی، ترجمه حدیث، بینامتنیت، بحار الانوار

1- مقدمه

سبک‌شناسی زبانی، دانشی نوین در مطالعه زبان‌شناسانه متن است. در این دانش فرض است که هر متن، سبکی ویژه یا بیانی متمایز در کاربست عناصر زبانی دارد که از سویی به آن فردیت می‌بخشد و از سوی دیگر آن را به متون دیگر پیوند می‌دهد. بر این اساس، سبک‌شناسی با تکیه بر دانش زبان‌شناسی و تمرکز بر نمودهای عینی زبان در متن، به «تحلیل بیان‌های زبانی متمایز و توصیف هدف و تأثیر به کارگیری آن‌ها» می‌پردازد (وردانک، 2002م: 18). عناصر زبانی سبک‌ساز متن، در پنج لایه آوایی، واژگانی، نحوی، معنایی و کاربردی نمود می‌یابند و از این رو، سبک‌شناسی با رویکردی نظام‌مند به متن، این عناصر را در پنج لایه یادشده به بررسی می‌گذارد تا مختصات سبکی متن را مشخص کند (فتوحی، 1391ش: 237). بر مبنای اشتراکات و افتراقاتی که متون در مختصات لایه‌ای با یکدیگر دارند، طبقه‌هایی عام شکل می‌گیرند که آثار هم‌گون را کنار هم می‌نشانند. این طبقه‌ها همان گونه‌های متن هستند که به هر اثر، فضای سبک‌شناختی می‌بخشند، زیرا گونه‌ها، چارچوب‌ها و عوامل ساختاربخشی هستند که متون درون آن‌ها تولید و تفسیر می‌شوند؛ همچنان‌که فراو می‌گوید: «گونه، مجموعه‌ای است از الزامات قالبی و دارای قاعده و سازمان یافته که بر شیوه تولید و تأویل معنا، اثر می‌گذارد» (فراو، 2005م: 14). بر این اساس، از دیدگاه سبک‌شناسانه می‌توان، هر گونه را چارچوبی از مختصات سبک‌شناختی هم‌گرا دانست. سبک‌شناسی با توصیفی که از مختصات متون به دست می‌دهد، به توصیف چارچوب‌هایی که متون درونشان شکل گرفته‌اند، یعنی به توصیف مختصات گونه‌های متن می‌رسد.

از جمله گونه‌های متن، یکی متن دینی است که چارچوب و عوامل ساختاربخش ویژه خود را دارد و بنابراین متونی را در بر می‌گیرد که مختصات سبک‌شناختی همسو دارند. در درون یک گونه با نگاهی جزء‌گراتر، بر مبنای میزان همگرایی مختصات سبکی در متون هم‌نوع، باز می‌توان به دسته‌بندی‌های جزئی‌تر رسید و بر این اساس می‌توان گونه متن دینی را به دو بخش تقلیل داد: یکی متن دینی، وحیانی و دیگری، متن دینی، غیروحیانی، که بر اساس میزان همگرایی مختصات سبکی، از یکدیگر قابل تفکیک هستند

و باز هریک، نظر به انتساب به ادیان مختلف و انواع متونی که در سنت هر دین پدید آمده، به شاخه‌های گوناگون تقسیم می‌شوند (ناظمیان و حاج‌مؤمن، 1392ش: 239). از شاخه‌های متون دینی، غیروحیانی اسلامی، متون حدیث شیعی است که سخنان پیشوایان دین اسلام، معصومین علیهم‌السلام، را در بر دارد. بر اساس آنچه درباره سبک‌شناسی انواع متون گفتیم، انتظار می‌رود متون حدیث شیعی، از نظر کاربرست عناصر زبانی در سطح لایه‌های پنج‌گانه، مختصاتی داشته باشند که از سویی به آن‌ها، چارچوبی قابل تشخیص و توصیف می‌بخشند و از سوی دیگر، آن‌ها را به بخش‌های دیگر گونه متن دینی پیوند می‌دهند؛ و در ادامه، ارتباطشان را با گونه‌های دیگر متون مشخص می‌سازند.

متون حدیث، گرچه به زبان عربی نگاشته شده، بدان خاطر که از منابع اصلی الهیات اسلامی، شیعی بوده و در تکوین معرفت دینی جامعه تشیع، عاملی اثرگذار بوده و هست، در جامعه ایرانی با گستره‌ای وسیع مخاطب خاص و عام داشته و بنابراین از موضوعات برجسته و بایسته برای ترجمه به فارسی بوده است. افزون بر تأثیر به‌سزایی که تحلیل‌های سبک‌شناختی می‌توانند بر ارتقای سطح شناخت و بهره‌وری از این متون داشته باشند، انجام چنین تحلیل‌هایی می‌تواند در افزایش کیفیت کنش ترجمه متون حدیث، بهبودبخشی به ترجمه‌های موجود از آن‌ها و حتی رسیدن به چارچوبی قاعده‌مند، جهت تحلیل فرآیند ترجمه این متون بسیار کارساز افتد؛ زیرا سبک‌شناسی نظر به کارکرد زبان‌شناسانه‌اش می‌تواند با دانش ترجمه‌شناسی که آن نیز از مقولات زبان‌شناختی است، پیوندی هم‌افزا داشته باشد.

بر اساس رویکرد زبان‌شناختی به ترجمه، می‌توان گفت، در ترجمه با جایگزینی نشانه‌های یک زبان، با نشانه‌های زبان دیگر، سخن، از قالب یک زبان، رمزگشایی و در قالب زبانی دیگر، رمزبندی می‌شود. پس ترجمه با نشانه‌ها و عناصر زبانی و به‌ویژه روابط بین‌زبانی آن‌ها سر و کار دارد. حال اگر متن را مجموعه‌ای ساختارمند از عناصر زبانی بدانیم که در چارچوبی خاص با ویژگی‌ها و مختصات قابل توصیف پدید آمده است، می‌توان ترجمه را بازسازی چنین مجموعه‌ای با نمود خاصش، در زبان دیگر دانست. پس ترجمه

در نگاهی کلی به متن با یک سبک زبانی روبروست که بنا دارد آن را در هیئت سبک زبانی دیگری بازسازد؛ این یعنی فرآیند بازسازی مختصات زبانی متن در زبانی دیگر. پس وقتی سخن از ترجمه متون حدیث در میان است، از منظر سبک‌شناسانه، فرآیند بازسازی مختصات سبکی این متون، در زبانی دیگر مدّ نظر است. از آن‌جا که هر زبان با دستگاه نشانه‌شناختی ویژه‌ای که دارد، در سطوح پنج‌گانه یادشده، به‌طور کامل با زبانی دیگر هم‌پوشانی نمی‌یابد، بسیار محتمل است مختصات سبکی متون حدیث که برآیند قابلیت‌های یک زبان خاص (عربی) هستند، برای بازسازی در قالب‌های زبان دیگر (فارسی) با محدودیت‌هایی روبرو شوند. این بدان معناست که احتمال دارد در ترجمه، برخی مختصات سبکی متون حدیث به عنوان مؤلفه‌های بنیادین آن‌ها، برای گذر به زبان مقصد (فارسی) با چالش‌هایی روبرو شوند که ریشه در گوناگونی بنیادین زبان‌ها دارند؛ این مسئله چالشی جدی برای ایده برابرسازی متون در ترجمه است و بر میزان توفیق ترجمه متون حدیث به عنوان یک بازسازی زبانی نسبی تأثیر مستقیم می‌گذارد.

کاربرد سبک‌شناسی در حوزه مطالعات ترجمه از رویکردهای نوین در دانش زبان‌شناسی است که در غرب سیری پیشرونده یافته و در آثار زبان‌شناسان و ترجمه‌پژوهانی چون «جین بی‌یر» با نشر «رویکردهای سبک‌شناسانه به ترجمه» و «سبک‌شناسی و ترجمه» قابل پیگیری است. در ایران اما، گرچه ظاهراً سبک‌شناسی نظری در سیر نوپای خود هنوز به حوزه مطالعات نظری ترجمه نرسیده، کاربست این دانش در بررسی محصول‌های ترجمه مجال یافته است. از میان اندک آثار مرتبط با ترجمه متون دینی می‌توان از «سبک‌شناسی ترجمه‌های قرآن» از علی رواقی و «سبک‌شناسی ترجمه تفسیر طبری» از علی‌محمد رضایی یاد کرد. نظر به پیشینه فارسی اندک این موضوع در عین ضرورتی که بیان شد، این مقاله می‌کوشد از سبک‌شناسی، دریچه‌ای به سوی ترجمه متون حدیث به فارسی بگشاید.

سبک متون حدیث را در پنج لایه زبانی (آوایی، واژگانی، نحوی، معنایی و بافتی) می‌توان به تحلیل گذاشت و سپس بررسی کرد که مختصات برآمده از چنین تحلیلی، در گذر به قالب‌های زبان فارسی برای بازسازی سبکی چه محدودیت‌ها و چه قابلیت‌هایی پیش رو

دارند. اما این نوشتار، نظر به تنگنای مجالش، در برابر وسعتی که تحلیل بینابانی این پنج لایه همراه با شاهد می‌طلبد، تنها بر لایه واژگانی این متون نظر می‌افکند و بررسی چهار لایه دیگر را به پژوهش‌های آتی می‌سپارد. انتخاب لایه واژگانی برای شروع از آن روست که «نمود واژگانی سبک بیش‌تر از دیگر لایه‌های زبانی است» (فتوحی، 1391ش: 249). بنابراین مسئله این خواهد بود: مختصات سبکی واژگانی در متون حدیث برای بازسازی در زبان فارسی چه چالش‌ها و چه راهکارهایی پیش رو دارند؟

2- روش‌شناسی و شیوه مطالعه

برای این تحلیل به دو دلیل، روش کیفی برگزیده شده است:

- 1- گرچه محورها و تحلیل‌هایی که ارائه می‌شود، به داده‌های دانش زبان‌شناسی مستند می‌شوند، محورها و نمونه‌ها و تحلیل‌های این نوشتار محصول تجربه ترجمه متون حدیث و بنابراین برآیند تشخیص تجربی - علمی هستند.
- 2- از آن‌جا که محورها و تحلیل‌های مطرح شده در این متن تجربی و محدود هستند، روش تحلیل کیفی زمینه را برای استفاده و مشارکت دیگر مترجمین و محققین باز می‌گذارد تا ایشان نیز به فراخور تشخیص تجربی - علمی خود از این محورها و تحلیل‌ها بهره بگیرند و بر آن‌ها بیافزایند؛ چراکه غایت تحقیق کیفی «کشف ایده‌ها و دریافت‌های نو و حتی تولید نظریه‌های جدید است» (هیام و کروکر، 2009م: 9).

این نوشتار برای مختصات سبکی متون حدیث در لایه واژگانی، پنج محور را به دست می‌دهد. بدیهی است که این مختصات در همین پنج محور خلاصه نمی‌شوند، اما این محورها فراخور چنین مجالی، مطرح می‌شوند تا آغازی باشند برای ادامه کار؛ چه در راستای افزودن به محورهای مطرح در لایه واژگانی و چه برای پرداختن به چهار لایه دیگر. افزودن به این پنج محور، دورنما و همچنین پیشنهاد این نوشتار برای پیگیری چنین پژوهشی است. نکته دیگر این‌که در طرح این پنج محور، مسئله‌سازی این محورها برای ترجمه به فارسی نیز مد نظر بوده است. در هر محور ابتدا یک ویژگی سبک‌ساز معرفی

می‌شود و کارکردش توضیح داده می‌شود، سپس نمونه‌هایی که شاهد را در بر دارند آورده می‌شوند. در ادامه، نمونه‌ها تحلیل می‌شوند تا نمود آن ویژگی با کارکردش نمایان شود. در مرحله سوم، چگونگی حفظ آن ویژگی و کارکردش در ترجمه به فارسی با تمرکز بر نمونه‌ها به بحث گذاشته می‌شود.

نمونه‌هایی که در این مطالعه بررسی خواهند شد، به روش نمونه‌برداری هدفمند انتخاب شده‌اند. هدف در این انتخاب، ارائه نمونه‌هایی است که ذیل محورهای مطرح برای سبک‌شناسی واژگانی، شاهد هر محور را در بر داشته‌اند. گرچه این محورها عناوینی هستند که موارد مکرر و پُربسامدی را در متون حدیث در بر می‌گیرند، نظر به غایت مطلوب در این بررسی، به ذکر سه نمونه گویا به نمایندگی از موارد همگون بسنده شده است؛ چراکه گردآوری همه مواردی که می‌توانند ذیل این محورها جا بگیرند در این مختصر مطمح نظر نیست. غایت مطلوب تنها این است که چندی از مختصات سبکی واژگانی در متون حدیث طرح شود و چالشی که این مختصات برای گذر به زبان فارسی دارند بررسی شود؛ در این راستا تحلیل هر محور بر اساس سه نمونه کارساز خواهد بود. این نمونه‌ها از کتاب «بحار الانوار» اثر علامه محمدباقر مجلسی، که از اُمّهات متون حدیث است، برگرفته شده‌اند. نمونه‌های مذکور صرفاً به عنوان جملاتی که در متون حدیث وارد شده‌اند و در دسترس مخاطب قرار دارند انتخاب شده‌اند؛ در این گزینش صحّت و سقم اسناد آن‌ها مدّ نظر نبوده است. برای ارجاع به منبع هر نمونه، ابتدا حرف «ح» به همراه شماره مجلد و سپس شماره صفحه مورد نظر روبروی هر مورد درون پرانتز ذکر خواهد شد.

3- محور اول: امتصاص از قرآن

3-1- ویژگی سبک‌ساز

جملات متون حدیث، گاه در شاکله خود واژگان قرآنی را به طور پنهان به وام می‌گیرند. این اقتباس پنهان که نشان از رابطه بینامتنی میان متون حدیث و قرآن دارد، بر مبنای سازوکار «امتصاص» یا «نفی متوازی» جاری می‌شود. در این سازوکار عناصر متن وام

دهنده به گونه‌ای در متن وام‌گیرنده به کار می‌روند که جوهره آن‌ها تغییری نمی‌کند اما از آن‌جا که در شاکله‌ای نو بازساخته می‌شوند هیئت کارکردی پیشین خود، در متن اول را از دست می‌دهند و در هیئتی جدید به کار می‌روند (ناهم، 2004م: 47). حضور اشاره‌ای واژگان قرآنی در متون حدیث محرکی است که خواننده تیزبین و آشنا با گفتمان قرآن را به سوی متن قرآن سوق می‌دهد تا وی در رفت‌وآمدی بینامتنی از چنین اشاره‌ای به رابطه‌ای نامرئی پی ببرد و افزون بر فهم بهتر فحوای حدیث و قرآن از گذر این هم‌کنشی به کشفی نائل شود که می‌تواند منبع التذاذ شناختی باشد.

- «وَلَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُحَمَّدٍ (ص) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى فَمَقَامُهُ فِي السَّمَاءِ مَحْمُودٌ»

(ج: 17: 281)

- «وَإِنَّ يَحْيَىٰ بِنَ زَكَرِيَّا أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَكَانَ يَنْكِحُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ» (ج: 17: 259)

- «إِنَّ جِبْرِيلَ (ع) قَالَ لِي لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي حِينَ رَجَعْتُ» (ج: 16: 7)

3-2- تحلیل نمونه‌ها

در نمونه اول «فَمَقَامُهُ فِي السَّمَاءِ مَحْمُودٌ» از آیه 79 سوره اسراء ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ امتصاص شده: ضمیر مخاطب (ك) و ظرف منصوب (مقاماً) و صفت منصوب (محموداً) در آیه، به ترتیب در حدیث به ضمیر غائب (ه) و مبتدای مرفوع (مقام) و خبر مرفوع (محمود) تبدیل شده‌اند. از آن‌جا که هر دو جمله در نعت پیامبراکرم (ص) گفته شده، نظر به تقدّم زمانی آیه بر حدیث، محتوای حدیث برگرفته از محتوای آیه است و این وابستگی محتوایی در تکرار واژه‌های آیه درون حدیث با نقش‌های نحوی جدید نمود یافته است. در نمونه دوم «أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيًّا» از آیه 12 سوره مریم ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ امتصاص شده: فعل معلوم با فاعل (آتینا) و مفعول اول (ه) در آیه، به ترتیب در حدیث به فعل مجهول (أُوتِيَ) و نائب فاعل مستتر در فعل تبدیل شده‌اند و مفعول دوم (الحُكْم) و حال مفرد (صَبِيًّا) به همان شکلی که در آیه بوده‌اند در حدیث تکرار شده‌اند. این تکرار نشان می‌دهد حدیث برای وصف حضرت یحیی (ع) از

همان وصفی که آیه درباره ایشان کرده بهره برده و این وابستگی محتوایی در تکرار واژه‌های آیه درون حدیث با اندکی تغییر صرفی/نحوی نمود یافته است. در نمونه سوم «لَيْلَةُ أُسْرِي بِي» از آیه 1 سوره اسراء «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» امتصاص شده: فعل معلوم (أَسْرَى) و جار و مجرور دال بر سوم شخص مفرد در جایگاه مفعول (بِعَبْدِهِ) و ظرف مؤخر (لَيْلًا) در آیه، به ترتیب در حدیث به فعل مجهول (أُسْرِي) و جار و مجرور دال بر متکلم وحده در جایگاه نائب فاعل (بِي) و ظرف مقدم (لَيْلَةً) تبدیل شده‌اند. از آن‌جا که گوینده حدیث، یعنی پیامبر اکرم (ص)، همان شخص مدنظر در آیه است، ایشان برای بیان موضوع مدنظر خود، یعنی وصف رویدادهای شب معراج، با شیوه بیانی آیه به شب اسراء اشاره کرده است؛ یعنی ایشان به جای این‌که بفرماید «أُسْرِيْتُ»، یعنی فعل را در وجه متعدی بنفسه به کار گیرد، مشابه بیان آیه فرموده «أُسْرِي بِي» و آن را در وجه متعدی به حرف به کار برده است. تکرار واژگانی در این حدیث مطابق با شیوه بیانی آیه نشان می‌دهد که گوینده حدیث همان شخصی است که آیه مذکور درباره وی نازل شده و موضوع سخن وی همان موضوعی است که آیه به آن پرداخته است.

در این نمونه‌ها، آیات به‌طور مستقیم وارد حدیث نشده‌اند اما واژگان آن‌ها پس از تغییرات صرفی و نحوی اندکی به متن حدیث راه یافته‌اند و این‌گونه متن قرآن در پس‌زمینه متن حدیث پنهان شده است. تکرار واژه‌های آیات در این احادیث محرکی است که برای خواننده آشنا با گفتمان قرآن زمینه می‌سازد تا وی با رفت‌وآمد میان حدیث و آیه به درک بهتری از هر دو برسد. این هم‌افزایی ادراکی میان حدیث و آیه معلول کشفی است که موجب التذاذ خواننده خبره نیز می‌شود. بنابراین امتصاص واژگانی مؤلفه‌ای سبک‌ساز در متون حدیث است که کارکردی شناختی دارد.

3-3- چالش و راهکار

چالشی که ترجمه حدیث برای حفظ واژگان امتصاص شده از قرآن در زبان فارسی پیش رو دارد، از آن‌جا نشأت می‌گیرد که واژه‌های امتصاصی از متنی عربی (قرآن) به متن عربی

دیگری (حدیث) منتقل شده‌اند و بنابراین خاصیت ارجاعی‌شان در عربی بودنشان است. حال اگر به فارسی ترجمه شوند عربیت‌شان، و لذا خاصیت ارجاعی‌شان، تا حد زیادی از دست می‌رود: مثلاً اگر «فَمَقَامُهُ فِي السَّمَاءِ مَحْمُودٌ» به «پس جایگاه او در آسمان ستوده است» ترجمه شود، واژه‌های قرآنی به عنوان محرک‌های آشنا، عربیت خود را از دست می‌دهند و دریافت این مؤلفه، سبکی از سوی خواننده فارسی تنها در این صورت خواهد بود که وی بداند آیه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» در فارسی یعنی «امید است پروردگارت تو را در جایگاهی ستوده برانگیزد.» و بدین‌گونه یکبار از ترجمه حدیث به ترجمه مشابهی از قرآن گذر کند و یکبار از ترجمه قرآن به متن قرآن. بنابراین خاصیت ارجاعی «مقام» و «محمود» ضعیف می‌شود و احتمال دریافت مخاطب کاهش می‌یابد؛ به همین ترتیب است اگر «أُوتِيَ الْحُكْمَ صَبِيًّا» به «در کودکی به او دانایی عطا شد.» یا «لَيْلَةُ أُسْرِي بِي» به «شب‌ی که مرا به آسمان سیر دادند» ترجمه شود. از سویی فرض است که ترجمه، حدیث را از عربی به فارسی برگرداند و از سوی دیگر مطلوب است که برخی از واژه‌های عربی، به عنوان محرک‌های بینامتنی، حفظ شوند. آنچه که به‌طور نظری می‌تواند راهکاری برای حل این چالش باشد این است که مترجم برای حفظ واژه‌های قرآنی، از قابلیت‌های واژگانی مشترک بین دو زبان فارسی و عربی حداکثر بهره را ببرد؛ یعنی بکوشد تا جایی که اصل ارتباط در زبان فارسی خدشه‌دار نمی‌شود، محرک‌های بینامتنی عربی را حفظ کند، به این ترتیب که تعادلی میان حفظ واژه‌های محرک و معنارسانی جمله در زبان فارسی برقرار کند.

در نمونه اول واژه‌های «مقام» و «محمود» در فارسی نیز کاربرد دارند؛ البته «محمود» در فارسی از ساخت وصفی خود به اسم خاص منتقل شده و عادتاً دیگر معنای وصفی‌اش مدنظر نیست. بنابراین می‌توان گفت: «پس مقام او در آسمان محمود و ستوده است.» این ترجمه برای حفظ محرک‌ها از حضور این دو واژه در فارسی بهره برده و برای حفظ اصل معنارسانی در فارسی، به معنای «محمود» (ستوده) تصریح کرده است. در نمونه‌ی دوم فقط واژه «حُكْم» است که در فارسی کاربرد دارد، پس باید

تدبیری برای حفظ همین یک واژه اندیشید؛ اما اگر بگوییم «به او حُکم عطا شد.» معنای جمله فارسی از جمله اصلی دور می‌شود (در فارسی عطا کردن حُکم به کسی، معمولاً به معنای اعطای گواهی به وی، برای یک مقام است.) پس می‌توان گفت: «در کودکی به او مقام حُکم عطا شد.» این‌گونه هم محرک (حُکم) حفظ شده و هم با افزودن کلمه «مقام» معنای جمله فارسی به جمله اصلی نزدیک شده است. در نمونه سوم هیچ یک از واژه‌ها در فارسی کاربرد ندارند. باید کوشید تا به نحوی حداقل یکی از واژه‌های این قطعه را به درون جمله فارسی کشید، می‌توان گفت: «در شب اسراء که مرا به آسمان سیر دادند» از آن‌جا که «شب اسراء» در گفتمان دینی برای فارسی‌زبانان آشناست، این ترجمه، از یک سو مصدر فعل جمله عربی را به جمله فارسی راه داده تا واژه محرک را حفظ کرده باشد و از سوی دیگر خود فعل را نیز ترجمه کرده تا اصل معنای رعایت شود.

اگر فرض کنیم در رابطه با حدیثی، واژه‌های محرک را به هیچ وجه نتوان در جمله فارسی به کار بست، نهایتاً می‌توان در پاورقی به وجود چنین مؤلفه‌ای در متن اشاره کرد. آن‌چه که مهم است انتقال یک مؤلفه سبک‌ساز در ترجمه (از طریق بازسازی یا نهایتاً اشاره) است که البته عرصه خلاقیت مترجم است.

4- محور دوم: تکرار توضیحی

4-1- ویژگی سبک‌ساز

در جملات متون حدیث گاه دو واژه هم‌ریشه در پی هم می‌آیند که دومی تکراری اشتقاقی از اولی است. یعنی واژه‌ای در جمله می‌آید و سپس در همان جمله یا جملات نزدیکش واژه‌ای دیگر که ساختی دیگر از ریشه واژه اول است آورده می‌شود. تکرار اشتقاقی را می‌توان از انواع «تکرار بخشی» دانست. «تکرار یکی از ابزارهای پیوستگی برای شناسایی هم‌دلالی می‌باشد و ... به دو دسته تکرار کامل و تکرار بخشی تقسیم می‌شود ... در تکرار بخشی، عنصر واژگانی تکرار نمی‌شود، بلکه صرفاً عنصر دیگری از همان حوزه واژگانی آورده می‌شود» (البرزی، 1386ش: 154). کنش تکرار اشتقاقی در

متون حدیث به ویژه آن‌جا که هدف، توضیح یک واژه است رخ می‌دهد؛ به این صورت که حدیث می‌خواهد یک واژه را توضیح دهد، آن‌گاه از ریشه آن واژه یک واژه دیگر مشتق می‌کند و واژه جدید را با واژگان دیگری که خود مدنظر دارد هم‌نشین می‌کند تا از طریق جذب آن واژه در محوری جدید، توضیحی را که خود مدنظر دارد به مخاطب القاء کند. تکرار اشتقاقی در حدیث، از جنبه صوری، نمودی از پیوستگی متن است و از جنبه محتوایی، در خوانشی خاص و هدفمند به واژه دلالت می‌بخشد.

- «كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي عَلِيٌّ... وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»

(ج 17: 155)

- «سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ فَطَمَتْ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَفُطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حَبِّهَا» (ج 43: 18)

- «يَا بَاقِرُ أَنْتَ الْبَاقِرُ حَقًّا أَنْتَ الَّذِي تَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا» (ج 46: 221)

4-2- تحلیل نمونه‌ها

در نمونه اول در وصف حضرت علی (ع)، یک اسم مبالغه در معنای فاعل (الفاروق) آمده است. در ادامه، حدیث برای توضیح معنای این وصف، ریشه همین اسم را تکرار کرده است؛ به این ترتیب که از ریشه فاروق (فرق) یک فعل مضارع دال بر حال و آینده (يُفَرِّقُ) ساخته و سپس یک تکمله توضیحی به آن افزوده است؛ یعنی حضرت (ع) «فاروق» است چون «يُفَرِّقُ» میان حق و باطل. به همین ترتیب در نمونه دوم از ریشه اسم فاعل مؤنث «فاطمه» (فطم)، دو فعل ماضی ثلاثی مجرد «فَطَمْتُ» و «فُطِمَ» ساخته شده و سپس به هر یک از این دو فعل یک تکمله توضیحی افزوده شده تا همراه با ادات تعلیل «لأنه» که پیش از جمله توضیحی آمده، علت تسمیه نام حضرت فاطمه (س) توضیح داده شود. این‌جا نیز برای توضیح معنای «فاطمه» از تکرار ریشه همین اسم استفاده شده است؛ پس حضرت (س)، «فاطمه» است چون شیعیان ایشان از آتش دوزخ و دشمنان ایشان از دوستداری ایشان «فطم» شده‌اند. در نمونه سوم نیز از ریشه اسم فاعل مذکر «الباقر» (بقر)، یک فعل مضارع (تَبْقُرُ) ساخته شده است. سپس این فعل در آغاز یک جمله صله قرار گرفته که موصولش

به مصداق خاصّ این اسم (امام محمد بن علی الباقر (ع)) ارجاع دارد. این گونه، حدیث با استفاده از تکرار ریشه «الباقر» در یک فعل، معنای این اسم وصفی را در وضع برای آن شخص بزرگوار توضیح می‌دهد؛ پس حضرت (ع)، «باقر» است چون علم را «یقرّ».

در این سه نمونه می‌بینیم جمله‌ای که برای توضیح یک اسم آمده، از فعلی هم‌ریشه با همان اسم استفاده کرده است. این تکرار اشتقاقی نوعی پیوند صوری درون متن ایجاد کرده که ارزش ادبی دارد. از سوی دیگر، حدیث با بهره‌گیری از قابلیت ترکیب واژه‌ها برای جهت‌دهی به دلالت آن‌ها، فعل هم‌ریشه با اسم مدّ نظر را با واژه‌های خاصّی هم‌نشین کرده تا با استفاده از این مشابهت اشتقاقی به دلالت اسم جهت دهد. بنابراین تکرار توضیحی در متن حدیث مؤلفه‌ای سبک‌ساز است که کارکرد قابل توجهی در معنابخشی به واژه‌ها دارد.

4-3- چالش و راهکار

چالشی که ترجمه حدیث برای حفظ مؤلفه تکرار توضیحی در زبان فارسی پیش رو دارد، از آن‌جا نشأت می‌گیرد که این مؤلفه بر مبنای ارتباط اشتقاقی واژه‌ها درون زبان عربی شکل می‌گیرد و ارتباط میان واژگان، به‌ویژه در سطح ساختی، خاصیتی است که از شبکه درون‌زبانی واژه‌های هر زبان برمی‌آید. بر این اساس، چنین مؤلفه‌ای در شبکه واژگان فارسی غالباً معادل نمی‌یابد. پس رابطه میان «الفاروق» و «یفرّق»، «فاطمه» و «فَطَمَتْ» و «فُطِمَ»، «الباقر» و «تَبَقَّرُ» به آن‌جا برمی‌گردد که ارتباط صوری واژه‌ها در زبان عربی اساساً مبتنی بر اشتقاق است حال آن‌که در زبان فارسی اساساً مبتنی بر ترکیب است. مثلاً اگر «الْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» ترجمه شود «او فاروق است که میان حق و باطل را جدا می‌کند». مؤلفه سبک‌ساز با کارکردی که دارد تا حد بسیار زیادی از دست می‌رود. از آن‌جا که در این مؤلفه میان دو واژه، پیوندی صوری با پیوندی معنایی وجود دارد، راهکار نظری برای حل این چالش این است که این دو پیوند تا حد امکان

در جمله فارسی بازتاب یابند؛ حال یا با تصریح بر جنبه صوری این پیوند و اشاره به جنبه معنایی و یا با تصریح بر جنبه معنایی و اشاره به جنبه صوری.

تأکید بر پیوند صوری و اشاره به پیوند معنایی: [او «فاروق» است که میان حق و باطل «فرق» می‌گذارد.] [او «فاطمه» نامیده شد زیرا دوستانش از آتش دوزخ و دشمنانش از دوستداری او «فطم» شده‌اند (جدا شده‌اند).] [تو «باقر» هستی، تو کسی هستی که دانش را «بقر» می‌کنی (می‌شکافی).] تأکید بر پیوند معنایی و اشاره به پیوند صوری: «او فاروق (تمایز بخش) است که حق و باطل را تمایز می‌بخشد.» «او فاطمه (جداکننده) نامیده شد زیرا دوستانش از آتش دوزخ و دشمنانش از دوستداری او جدا شده‌اند.» «تو باقر (شکافنده) هستی، تو کسی هستی که دانش را می‌شکافی.» در مجموع، روش اول ویژگی صوری این مؤلفه را بیشتر بازتاب می‌دهد و روش دوم ویژگی معنایی‌اش را. به نظر می‌رسد نمونه‌ی اول بیشتر با روش اول سازگار باشد (زیرا «فرق» در فارسی نیز کاربرد دارد)، اما نمونه دوم و سوم بیشتر با روش دوم سازگار باشند (زیرا «فطم» و «بقر» در فارسی کاربرد ندارند).

در هر حال آنچه که در ترجمه چنین احادیثی بایسته است، توجه به این ارتباط صوری/معنایی میان واژه‌ها، به عنوان یک خصوصیت سبکی، در حدیث است؛ زیرا هدف چنین احادیثی توضیح دلالت یک اسم به گونه‌ای هدفمند است که بر اساس چنین سازوکار بیانی صورت پذیرفته است. بنابراین در ترجمه چنین احادیثی، برگردان دقیق جمله اصلی به زبان فارسی به تلاش برای بازساخت این مؤلفه سبک‌ساز بستگی دارد.

5- محور سوم: ارجاع رمزگانی

5-1- ویژگی سبک‌ساز

در متون حدیث، گاه واژه‌هایی در کار هستند که با نظام واژگانی فقه پیوند دارند. این پیوستگی نظر به این‌که حدیث یکی از منابع فقه به شمار می‌رود، امری منطقی است، اما گذشته از نوع رابطه‌ای که میان متن حدیث و متن فقه برقرار است، وقتی مبدأ تحلیل را

متن حدیث بدانیم چنین واژه‌هایی را دارای ارجاع به گونه‌ای دیگر از متون، یعنی متون فقه، خواهیم یافت. چنین رابطه‌ای در حوزه روابط ساختاری میان رمزگان‌ها قابل تحلیل است. «رمزگان ساختاری مجموعه‌ای از عناصر را به یک نظام مشخص پیوند می‌زند» (فتوحی، 1391ش: 260) و «نشانه‌ها هنگام خوانش متون، در ارجاع به رمزگان مناسب، تفسیر می‌شوند» (چندلر، 1386ش: 231). از آن‌جا که «انواع مختلف رمزگان ممکن است با هم تداخل داشته و شامل هم باشند» (همان: 221)، متن که نظامی از نشانه‌های سازمان یافته بر طبق یک رمزگان است، ممکن است به رمزگان دیگری نیز ارجاع داشته باشد. بر این اساس، واژه‌هایی که در متن به رمزگان دیگری ارجاع دارند را می‌توان رمزهای ارجاعی دانست. حضور واژگان ارجاعی به رمزگان فقه در متن حدیث بر همین تداخل و همپوشانی بینارمزگانی دلالت دارد که موجب تعامل معناشناختی میان رمزگان حدیث و فقه می‌شود.

- «وَعَفَّ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ» (ج 17: 5)
- «وَفَرَضَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ مِنَ الصَّلَاتِ فَأَطَعَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَ الْجَدَّ» (ج 17: 9)
- «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّا صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ فَسَهَا الْإِمَامُ فَسَلَّمَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ» (ج 17: 100)

5-2- تحلیل نمونه‌ها

در نمونه اول، فعل «كَرِهَهَا» به مبحث «کراهت» در فقه ارجاع دارد که یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی است؛ همچنین دو عبارت «نهی حرام» و «نهی اعافه» در «لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ» و «نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ» به مبحث «نهی» در فقه ارجاع دارد که بخشی از مباحث اصول فقه است و به چگونگی تفسیر نواهی شرعی می‌پردازد. در نمونه دوم، فعل «فَرَضَ» و اسم «الفرائض» به «باب فرائض» در فقه ارجاع دارد که به مباحث مربوط به ارث می‌پردازد. در نمونه سوم، فعل «سَهَا» به مبحث «سهو» در فقه ارجاع دارد که به‌ویژه در باب «صلوات» محل بحث است.

می‌بینیم که واژه‌های کلیدی در این سه نمونه رمزهایی هستند که در رمزگان فقه موضوعیت دارند؛ به‌ویژه که واژه‌های مورد بحث در این نمونه‌ها از «عناوین» مباحث فقهی هستند. خصوصیت ارجاعی این واژه‌ها به رمزگان فقه، بُعدی از ارزش محتوایی و کارکردی این‌گونه احادیث را نشان می‌دهد. این خصوصیت سبب می‌شود نمونه‌های یادشده برای بررسی‌های فقهی ذیل عناوین مرتبط شواهدی مفید باشند و زمینه می‌سازد تا مخاطب آشنا با رمزگان فقه با بهره‌گیری از دانش فقهی خود به فهم بهتری از احادیث برسد و همچنین از مطالعه احادیث به تعمق در دانش فقهی خود بپردازد. به این ترتیب، واژگان ارجاعی به رمزگان فقه در متن حدیث نمایانگر تعامل رمزگانی میان متون حدیث و متون فقه هستند.

5-3- چالش و راهکار

چالشی که ترجمه حدیث برای حفظ واژگان ارجاعی به رمزگان فقه در زبان فارسی پیش رو دارد، از آن‌جا نشأت می‌گیرد که رمزهای ارجاعی واژه‌هایی عربی هستند که در رمزگان فقه کارکرد اصطلاحی یافته‌اند، بنابراین به سبب عربی بودنشان در جمله حدیث با واژه‌های عربی دیگر هم‌نشین می‌شوند و افزون بر دلالت اصطلاحی‌شان، دلالت معنایی خود در محور جمله را نیز حفظ می‌کنند؛ در صورتی که اگر این رمزها به فارسی ترجمه شوند، دلالت معنایی‌شان در محور جمله حفظ می‌شود اما دلالت اصطلاحی‌شان از دست می‌رود: مثلاً اگر «إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ» این‌گونه ترجمه شود که «تنها در این حد از آن‌ها نهی کرد که موجب خودداری شود.» دلالت معنایی «إِعَافَةٍ» حفظ می‌شود اما دلالت اصطلاحی‌اش در رمزگان فقه پنهان می‌شود. از سوی دیگر اگر این رمزها بدون این‌که ترجمه شوند به جمله فارسی راه یابند تا دلالت اصطلاحی‌شان حفظ شود، احتمال دارد که دلالت معنایی‌شان را از دست بدهند و اصل معنارسایی جمله به خطر افتد: مثلاً اگر نمونه قبلی را این‌گونه ترجمه کنیم که «تنها از آن‌ها نهی اعافه کرد.» دلالت اصطلاحی «إِعَافَةٍ» حفظ می‌شود اما دلالت معنایی‌اش برای مخاطب

عام پوشیده می‌ماند. راهکار نظری برای حل این چالش این است که از راه توسعه کلام، هر دو بُعد دلالت این واژه‌ها (اصطلاحی و معنایی) در جمله فارسی نمود یابند. در ترجمه نمونه اول می‌توان گفت: «تنها از آن‌ها نهی اعافه (نهی به خودداری) کرد.» و برای نمونه دوم: «خداوند سهم‌های ارث (فرائض) را مقرر کرد و ...» و برای نمونه سوم: «پیش‌نماز سهو کرد و اشتباهاً پس از رکعت دوم سلام داد.» در ترجمه نمونه اول بُعد اصطلاحی در اولویت قرار گرفته و بُعد معنایی درون پراتز آمده، در نمونه دوم بُعد معنایی در اولویت قرار گرفته و بُعد اصطلاحی درون پراتز آمده، در نمونه سوم، چون واژه «سهو» در فارسی نیز کاربرد دارد، ورود این واژه در محور جمله فارسی در همنشینی با بقیه واژه‌های فارسی امکان‌پذیر بوده و بنابراین در جمله فارسی نیز هر دو دلالت را با خود حمل می‌کند، اما با افزودن قید تأکید «اشتباها» باز بر دلالت معنایی‌اش تصریح شده تا معنارسایی جمله تقویت شود.

این‌که با چه سازوکاری می‌توان هر دو بُعد دلالت چنین واژه‌هایی را در جمله فارسی حفظ کرد، پرسشی است که فراخور هر نمونه و بر اساس تشخیص خلاقانه مترجم پاسخ می‌گیرد، اما در هر حال آن‌چه که مهم است توجه به حفظ دلالت دوگانه چنین واژه‌هایی، به عنوان یک مؤلفه سبک‌ساز، در ترجمه است، یعنی توجه همزمان به دلالت معنایی و دلالت ارجاعی واژه‌های بینارمزگانی.

6- محور چهارم: توازن واژگانی

6-1- ویژگی سبک‌ساز

در متون حدیث، گاه قاعده‌افزایی‌هایی لفظی بر برونه زبان اعمال می‌شود و موجب برجسته‌سازی سخن می‌شود. (درباره قاعده‌افزایی ر.ک صفوی، 1390ش: 36) از جمله این قاعده‌افزایی‌ها ایجاد توازن واژگانی است. توازن واژگانی از همگونی لفظی میان دو یا چند واژه پدید می‌آید و به دو صورت ناقص و کامل مطرح است. در همگونی کامل، تشابه آوایی کامل میان دو یا چند عنصر دستوری یا تکرار یک عنصر دستوری واحد

موجب توازن می‌شود؛ اما در همگونی ناقص، تشابه آوایی میان بخشی از دو یا چند واژه موجب توازن می‌شود. (صفوی، 1383ش: 201) توازن واژگانی در متون حدیث نوعی نظم موسیقایی درون جمله ایجاد می‌کند که موجب روانی خوانش و التذاذ زیبایی‌شناختی می‌شود و درون متن فضا سازی هنری می‌کند.

- «اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ احْتَبَاهُ وَ آتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ وَ مِنَ الْحُكْمِ يَنَائِيْعَهُ ابْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ وَ رِيْعاً لِلْبِلَادِ» (ج 16: 369)

- «قَالَ اَحْلِفُ بِمَا بَيْنَ الْحَرَّتَيْنِ مِنْ حَشٍّ لِيَهْبِطَنَّ اَرْضُكُمْ الْحَبَشُ فَلْيَمْلِكَنَّ مَا بَيْنَ اَيْنٍ اِلَى جَرَشٍ» (ج 15: 232)

- «لَيْسَ بِفُظٍّ وَ لَا صَخَّابٍ وَ لَا فَحَّاشٍ وَ لَا عِيَّابٍ» (ج 16: 152)

2-6- تحلیل نمونه‌ها

در نمونه اول، 1- تکرار حرف عطف «واو»، 2- تکرار ساخت صرفی در سه فعل «اصْطَفَاهُ، ارْتَضَاهُ، احْتَبَاهُ»، 3- تکرار «اه» در پایان چهار فعل +مفعول «اصْطَفَاهُ، ارْتَضَاهُ، احْتَبَاهُ، آتَاهُ»، 4- تکرار حرف جر «مِن» بر سر دو اسم «الْعِلْمِ وَ الْحُكْمِ»، 5- تکرار وزن عروضی در همان دو اسم، 6- تکرار «نَم» در پایان همان دو اسم، 7- تکرار ساخت صرفی در دو اسم «مَفَاتِيحُ وَ يَنَائِيْعُ»، 8- تکرار «ه» در پایان دو ترکیب اضافی و یک فعل +مفعول «مَفَاتِيحَهُ، يَنَائِيْعَهُ، ابْتَعَثَهُ»، 9- تکرار «نَ» (تنوین نصب) در پایان دو اسم «رَحْمَةً وَ رِيْعاً»، 10- تکرار حرف جر «لِ» بر سر «الْعِبَادِ» و «الْبِلَادِ» و 11- تکرار «اد» در پایان همان دو اسم موجب توازن واژگانی شده است. در نمونه دوم، تکرار «ش» و ساخت صرفی در سه اسم «حَشٍّ، حَبَشٍ، جَرَشٍ» در پایان سه جمله متوالی، و نیز تکرار «لَ» (جواب قسم) و «نَ» (تأکید ثقیله) و ساخت صرفی در دو فعل «لِيَهْبِطَنَّ وَ لِيَمْلِكَنَّ» موجب توازن واژگانی شده است. در نمونه سوم، تکرار «نَ» (تنوین جر) در پایان چهار اسم «فُظٍّ، صَخَّابٍ، فَحَّاشٍ، عِيَّابٍ» و نیز تکرار «اب» در پایان دومی و چهارمی، و نیز تکرار ساخت صرفی در دومی و سومی و چهارمی موجب توازن واژگانی شده است.

در این سه نمونه می‌بینیم که همگونی لفظی، چه از نوع کامل و چه از نوع ناقص، توازن واژگانی پدید آورده است. تکرار وزن و همگونی واژه‌ها در محور جمله باعث شده قرائت جمله با تلفظ ساخت‌های تکراری و مشابه به پیش برود و بدین شکل خواندن جمله آسان و روان شود. از سوی دیگر این تکرارها با خلق آرایه‌های لفظی، صبغه ادبی و ارزش زیبایی‌شناختی به جملات بخشیده‌اند و ساختار متن را آهنگین ساخته‌اند و این‌چنین، به آن قالبی فاخر و فرهمند داده‌اند. بنابراین توازن واژگانی مؤلفه‌ای است که در متن حدیث موجب روانی خوانش می‌شود و صبغه‌ای هنری و فاخر به آن می‌دهد.

6-3- چالش و راهکار

چالشی که ترجمه حدیث برای بازساخت توازن واژگانی در زبان فارسی پیش رو دارد، از آن‌جا نشأت می‌گیرد که توازن واژگانی در حدیث، آرایه‌ای لفظی است که محصول بُعد صوری زبان عربی است و بسته به قابلیت این زبان در ارائه واحدهای لفظاً مشابه به وجود می‌آید، اما - از آن‌جا که دستگاه واژگانی هر زبان از بُعد صوری با زبان دیگر متفاوت است - توازنی را که میان واژه‌های حدیث برقرار است، غالباً نمی‌توان میان معادل‌های معنایی این واژه‌ها در زبان فارسی، به‌طور هم‌پا و برابر، بازسازی کرد. مثلاً نمونه اول مجموعه‌ای پیچیده از فعل‌ها و اسم‌ها و حرف‌های متوازن است که حفظ کیفیت لفظی‌شان در قالب معادل‌های معنایی فارسی‌شان ناممکن به نظر می‌رسد. راهکار نظری برای حل این چالش این است که «در برابری واژگانی تا حد امکان معادل‌هایی انتخاب شوند که بر اساس قابلیت‌های صوری زبان فارسی با یکدیگر در محور جمله توازن داشته باشند؛ هرچند ناگزیر به جای معادل‌های نزدیک و متداول از معادل‌های دور اما مرتبط استفاده شود.» مثلاً در ترجمه نمونه اول می‌توان گفت: «خداوند او را پاک دید و پسندید و برگزید، بهره او از دانش را کلیدهایش نهاد و بهره‌اش از حکمت را سرچشمه‌هایش، و او را چون رحمتی برای بندگان و بهاری برای جهان برانگیخت.» در این مثال تلاش شده برای واژگان

حدیث به نحوی در فارسی برابریابی شود که میان واژه‌های معادل نیز گونه‌ای توازن پدید آید. توازن میان «دید و پسندید و برگزید» تا پیش از ویرگول اول، تکرار «بهره، از، را، هایش» تا پیش از ویرگول دوم و تکرار «برای» و توازن میان «بندگان و جهان» تا پیش از نقطه، در جمله‌ی فارسی توازن واژگانی ساخته‌اند؛ هر چند «پاک دید» برای «اصطفی»، «بهره نهاد» برای «آئی» و «جهان» برای «بلاد» معادل‌های نزدیک و متعارف نیستند. برای نمونه دوم می‌توان گفت: «گفت: سوگند به مارهای ریگزارهای پُر آتش، در سرزمینتان فرود می‌آیند اهل حَبَش و چیره خواهند شد بر این تا به جَرَش!» در این مثال «حَبَش» ترجمه شده (مار) و چون کیفیت لفظی‌اش از دست رفته به عقب برده شده، سپس «حَرَتین» به معادلی مشروح «ریگزارهای پُر آتش» ترجمه شده و در آخر جمله اول نشسته (یعنی کیفیت لفظی «حَبَش» در «آتش» بازسازی شده)، «حَبَش» نیز به «اهل حَبَش» ترجمه شده تا هم دلالت معنایی‌اش منتقل شود و هم کیفیت لفظی‌اش در آخر جمله دوم حفظ شود، سرانجام «جَرَش» نیز چون اسم مکان است ترجمه نشده و در آخر جمله سوم باقی مانده است. برای نمونه سوم می‌توان گفت: «نه تندخو بود و نه درشت‌گو، نه بدزبان بود و نه خرده‌جو.» در این مثال تلاش شده برای برابریابی صفات عربی در زبان فارسی، واژه‌هایی انتخاب شود که می‌توانند در کنار هم نوعی توازن واژگانی پدید آورند.

علیرغم این‌که در واژه‌گزینی برای ترجمه چنین احادیثی، سلیقه و ذوق مترجم عامل تعیین‌کننده است و لذا می‌توان ترجمه‌های گوناگونی به دست داد که توازن واژگانی حدیث را در فارسی به شکل‌های گوناگون بازساخته باشند، اما به هر شکل، مسئله‌ای که در ترجمه چنین احادیثی برجسته است، بازسازی مؤلفه توازن واژگانی به عنوان یک مؤلفه سبک‌ساز با کارکرد سبکی ویژه خود است؛ هرچند اولویت‌بخشی به این مؤلفه لفظی باعث شود مترجم گاه از معانی صریح و متعارف بعضی واژه‌ها به سوی معانی ضمنی و دور آن‌ها گذر کند.

7- محور پنجم: تکرار ایزوتوپیک

7-1- ویژگی سبک‌ساز

در میان احادیث تفسیری، گاه حدیثی به آیه‌ای می‌پردازد که یکی از واژه‌هایش «چندمعنا» است و حدیث در پردازش خود از آیه، یکی از معانی آن واژه را در نظر می‌گیرد. بحث چند معنایی واژگان در علوم قرآنی به طور ویژه تحت عنوان «الوجه» بررسی شده است. سیوطی در «الایقان» آورده است: «مبحث وجوه نظر به لفظ مشترکی دارد که در چند معنا به کار می‌رود.» (سیوطی، 1424ق: 283) البته مبحث «الوجه» در پژوهش‌های مربوط به ترجمه قرآن نیز مدنظر قرار گرفته که از آن جمله می‌توان به مقاله «تأثیر وجوه و نظائر در ترجمه‌های معاصر فارسی» اشاره کرد. در دانش زبان‌شناسی افزون بر تعریف مقوله چندمعنایی، نحوه تعین معنای واژه‌های چندمعنا در محور جمله نیز به‌طور نظری تحلیل می‌شود. بر این مبنا، چندمعنایی وضعیتی برای دلالت واژه‌هاست که خارج از محور جمله و در وضعیت انفرادی خود (وضعیت معجمی) از چند معنی برخوردارند. (پالمر، 1387ش: 115) تعیین معنی برای چنین واژه‌هایی از طریق ترکیب آن‌ها با واژه‌های دیگری صورت می‌پذیرد که با یکی از لایه‌های معنایی واژه چندمعنا، اشتراک معنایی دارند و به اصطلاح، نوعی «باهم‌آیی همنشینی» با آن لایه معنایی دارند. (صفوی، 1390ش: 197) این نوع «پیوستگی» واژه‌ها که سبب می‌شود یکی از معانی واژه درون جمله معین شود «ایزوتوپی» نام دارد. بر اساس پیوستگی ایزوتوپیک، وقتی واژه‌ای به خودی خود چندمعنا است، پیوستن آن واژه به دسته‌ای از واژگان که با آن‌ها از حیث یکی از لایه‌های معنایی‌اش اشتراک دارد، سبب می‌شود واژه چندمعنا عملاً درون جمله به واحدی تک‌معنا تبدیل شود (البرزی، 1386ش: 174-179).

گاه در آیات قرآن، واژه‌ای وجود دارد که در وضعیت معجمی‌اش چندمعناست، اما آیه باز این قابلیت را دارد که چند معنی را در بافتار کلی خود بپذیرد. از آن‌جا که انتخاب هر یک از معانی دلالت آیه را در خطی جدا جاری می‌کند، حدیث به شیوه پیوند ایزوتوپیک، جمله‌ای برای توضیح آن آیه می‌آورد که یکی از چند معنی را مشخص می‌کند و درباره

آن آیه تعیین موضع معنایی می‌کند؛ به‌ویژه اگر در خوانش آیه، نظر به سیاق متن، برداشت یک معنی متداول باشد، اشاره حدیث به معنی دیگر می‌تواند از طریق بار کردن آن معنی، آیه را به دلالت دیگری سوق دهد. در چنین حدیثی، واژه چندمعنا تکرار (چه کامل و چه اشتقاقی) می‌شود اما در کنار واژه‌هایی که یکی از معانی‌اش را معین می‌کنند. این تکرار افزون بر ایجاد پیوستگی صوری، از گذر پیوستگی ژرف ساختی واژه‌ها، معناگزینی می‌کند.

- ﴿وَمِنْهُمْ أَتْمِیُونَ لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ إِلَّا أَمَانِیٌّ﴾ (بقره/78) «قَالَ اللَّهُ تَعَالٰی یَا مُحَمَّدُ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْیَهُودُ ... لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ ... إِلَّا أَمَانِیٌّ أَیْ إِلَّا أَنْ یُقْرَأَ عَلَیْهِمْ» (ج:9: 318)

- ﴿هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ﴾ (جمعه/2) «قُلْتُ فَلِمَ سَمَّیَ النَّبِیُّ الْأُمِّیَّ قَالَ نُسِبَ إِلَى مَكَّةَ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ {لِنُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا} فَأُمُّ الْقُرَىٰ مَكَّةُ فَقِیلَ أُمِّیٌّ لِذَلِکَ» (ج:16: 133)

- ﴿وَ الْأُمَّةُ الْوَاحِدَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ قَالَ اللَّهُ تَعَالٰی﴾ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِیْمَ كَانَ أُمَّةً﴾ (نحل/120) «(ج:7: 90)

2-7- تحلیل نمونه‌ها

در نمونه اول، شاهد بحث «آمانی» است؛ ابن منظور در لسان العرب ذیل ماده «منی»، «آمانی» را جمع «أُمنیَّة» برگرفته از تمنی آورده و برای آن این معانی را ذکر کرده (نقل به تلخیص): خواسته نفس، خواهش نیازمند، اشتیاق حصول امر مطلوب، برآورد، درخواست، کذب، دروغ، بافته شخص، قرائت، تلاوت (ابن منظور، بی‌تا: 4283-4284). راغب نیز در المفردات در ماده «منی»، «آمانی» را جمع «أُمنیَّة» آورده و گفته: «صورتی است که از خواسته نفس (تمنی) حاصل می‌شود ... و چون خواسته نفس مبنای کذب است می‌توان از کذب به خواسته نفس تعبیر کرد ... درباره آیه ﴿وَمِنْهُمْ أَتْمِیُونَ لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ إِلَّا أَمَانِیٌّ﴾ مجاهد گفته یعنی جز کذب، و برخی گفته‌اند یعنی جز تلاوت بدون شناخت؛ چراکه تلاوت خالی از شناخت معنا به مثابه خواسته نفس است که بر اساس آن معنا برآورد می‌شود» (راغب، 1428ق: 497). پس برای «آمانی» می‌توان این معانی را در نظر گرفت که معنای نخست (خواسته‌های نفس) معنای نزدیک آن است.

حدیث در توضیح آیه، «أَمَانِيَّ» را با ادات تعریف «أَيَّ» و فعل «يُقْرَأُ» همنشین کرده و از طریق این همنشینی، واژه چندمعنای «أَمَانِيَّ» را به سوی معنای سوم (قرائت بی‌شناخت) سوق داده و این‌گونه در محور جمله، آن را به واحدی تک‌معنا تبدیل کرده است. بنابراین رأیی که حدیث درباره نسبت ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ﴾ به «مِنْهُمْ أُمِّيُونَ» می‌دهد این است که آن‌ها «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا مَا يَقْرَءُونَ قِرَاءَةً خَالِيَةً عَنْ مَعْرِفَةِ الْمَعْنَى وَ تَدْبِيرِهِ» حال اگر «أَمَانِيَّ» در دلالت خود عادتاً به معنای نخست و نزدیکی (خواسته نفس) ارجاع داده شود، حدیث با آشنایی‌زدایی از دلالت عادت، مخاطب را به برداشت معنای دیگری از آیه سوق می‌دهد.

در نمونه دوم، شاهد بحث «أُمِّيَّينَ» است. ابن منظور ذیل ماده «أُمَم» برای «أُمِّيَّ» (مفرد أُمِّيَّينَ) این معانی را ذکر کرده (نقل به تلخیص): کسی که نمی‌نویسد، کسی که بر حالت مادرزادی‌اش است و نوشتن نیاموخته، نسبت شخص به سرشت مادرزادی‌اش یعنی نمی‌نویسد، الکن، تربیت‌نشده، تندخو، کم‌حرف (ابن منظور، بی‌تا: 138) راغب نیز ذیل ماده «أُمَم» درباره مفرد این واژه آورده: «کسی است که نمی‌نویسد و نوشته را نمی‌خواند، این آیه بر همین معنا حمل شده: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيَّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ قطرب گفته «أُمِّيَّة» یعنی غفلت و جهالت که اُمی از آن گرفته شده و یعنی کسی که شناخت اندک دارد ... فرأء گفته منسوب به عرب است که هیچ کتابی نداشته‌اند، و گفته شده منسوب به «أُمَّة» است که نمی‌توانسته‌اند بنویسند ... و گفته شده منسوب به أُمّ القری است. (راغب، 1428م: 28) پس برای «أُمِّيَّ» می‌توان همه این معانی را در نظر گرفت که معنای نخست (بی‌سواد) معنای نزدیک آن است. حدیث در توضیح آیه، «أُمِّيَّ» را با فعل «نُسِبَ» و حرف جر غائیبه «إِلَى» و اسم «مَكَّة» و اسم «أُمّ القری» و ادات تعلیل «لِذَلِكَ» همنشین کرده و از این طریق، واژه چندمعنای «أُمِّيَّ» را به سوی معنای آخر (منسوب به أُمّ القری) سوق داده و آن را به واحدی تک‌معنا تبدیل کرده است. بنابراین رأیی که حدیث درباره نسبت «أُمِّيَّ» به ﴿رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ می‌دهد این است که او «كَانَ رَسُولًا مِنْ جَمَلَتِهِمْ أُمِّيًّا مِثْلَهُمْ نَسَبًا إِلَى أُمّ الْقُرَى» حال اگر «أُمِّيَّ» در دلالت خود

عادتاً به معنای نخست و نزدیکش (بی سواد) ارجاع داده شود، حدیث با آشنایی زدایی از دلالت عادت، مخاطب را به برداشت معنای دیگری از آیه سوق می دهد.

در نمونه سوم شاهد بحث «الْأُمَّةُ» است. ابن منظور ذیل ماده «أُمَم» برای «أُمَّة» این معانی را ذکر کرده (نقل به تلخیص): شریعت و دین، طریقت، اهل دین، سنت، دسته ای از مردم، کسانی که پیامبری به سویشان فرستاده شده، نسلی از مردم، جنسی از حیوان، نسل و جنس از هر جاندار، مرد بی همتا، پیشوا، عده ای با مقصد واحد، مرد یگانه، مردی که در میان مردم مقصدی یگانه دارد، قامت و وجه، آموزگار نیکی، آموزگار، مرد جامع نیکی، حین، مُلک، پیروان پیامبران، طاعت، عالم، قوم، جماعت، جمعیت، آفریدگان، رویه. (ابن منظور، بی تا: 132-133) راغب نیز ذیل ماده «أُمَم» درباره این واژه آورده: «هر جماعتی که امری آنها را جمع آورد: یک دین یا یک زمان یا یک مکان چه تسخیری و چه اختیاری، گونه ای واحد و بر طریقتی واحد، حین، در آیه ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾ یعنی به منزله یک جماعت در پرستش خدا، جماعت» (راغب، 1428ق: 27). پس برای «أُمَّة» می توان همه این معانی را در نظر گرفت که در این میان معنای «جماعت» بسامد دارد. حدیث واژه «الْأُمَّةُ» را با اسم معرف به الف و لام «الْوَحْد» و حرف جر تبعیض «مِنْ» و اسم جمع معرفه «الْمُؤْمِنِينَ» هم نشین کرده و از این طریق، واژه چندمعنای «الْأُمَّةُ» را به سوی معنای انفرادی اش (مرد یگانه) سوق داده و آن را به واحدی تک معنا تبدیل کرده است. سپس این معنا را به آیه ای که در پی آورده بار کرده است. بنابراین رأیی که حدیث درباره نسبت «أُمَّة» به «إِبْرَاهِيم» می دهد این است که او «الرَّجُلُ مِنَ الْجَمَاعَةِ». حال اگر «أُمَّة» در دلالت خود عادتاً به معنای پُربسامدش (جماعت) ارجاع داده شود، حدیث با آشنایی زدایی از دلالت عادت، مخاطب را به برداشت معنای دیگری از آیه سوق می دهد.

در این سه نمونه می بینیم حدیث با ترکیب واژه چندمعنا با واژه های دیگر در محور جمله، با برقراری پیوند ایزوتوپیک میان واژه ها، به واحد چندمعنا درون آیه تعین معنایی بخشیده و دلالت واژه بر معانی دیگر را منتفی کرده؛ خصوصاً که ترکیب ایزوتوپیک

حدیث، لایه معنایی نزدیک را از واژه زدوده و معنای دورش را به آیه بار کرده و این گونه با آشنایی زدایی از خوانش متعارف، موجب نوعی غافلگیری ادراکی شده؛ چه بسا مخاطب پس از خواندن حدیث، آیه را یکبار دیگر با دلالتی که حدیث برگزیده بخواند.

بر این اساس، آنچه به عنوان یک ویژگی سبک ساز واژگانی در چنین احادیثی برجسته است، حضور یک واژه چندمعنا در آیه قرآن است که در حدیث تکرار می شود اما این بار با دلالتی تک معنا. این «تکرار ایزوتوپیک» سیالیتی را که در معنارسانی آیات به سبب تضمّن واژه های چندمعنا جریان دارد، به نفع یک خوانش هدفمند و آشناندا متوقف می کند و یا با استفاده از خاصیت چندمعنایی واژه ها، با نوعی بازی زبانی، دلالت آیه را از جهتی که به طور متداول یافته به جهتی دیگر سوق می دهد.

7-3- چالش و راهکار

چالشی که ترجمه حدیث برای بازسازی مؤلفه تکرار ایزوتوپیک در زبان فارسی پیش رو دارد، از آن جا نشأت می گیرد که دلالت واژه چندمعنا بر طیفی از معانی، در شبکه واژگان زبان مبدأ شکل می گیرد و عادتاً در شبکه واژگان زبان مقصد نمی توان به واژه ای دست یافت که بازه دلالتش دقیقاً با بازه دلالت واژه چندمعنای مبدأ معادل باشد. مثلاً برای واژه عربی «أمنية» با سه معنی مذکور، نمی توان در زبان فارسی معادلی یافت که همزمان بر هر سه این معانی دلالت کند؛ همچنان که در رابطه با «أُمّی» یا «أُمَّة». مسئله به این ترتیب است که این سه واژه با قابلیت چندمعنایی خود درون آیه قرآن قرار گرفته اند، سپس حدیث یکی از معانی آن ها را مشخص می کند. می توان گفت در جامعه مقصد، به جز مخاطبانی که به هر دلیل می دانند درون آیه ای که در حدیث آمده یک واژه با چند معنی وجود دارد، بقیه مخاطبان (به دلیل ناآگاهی از دلالت چندگانه یکی از واژگان آیه) کارکرد حدیث در معناگزینی برای یک واژه چندمعنا را در نمی یابند. حتی وقتی آیه نیز درون حدیث به طور مجزاً ترجمه می شود، که غالباً در ترجمه حدیث این کار صورت می پذیرد، باز مسئله حل نمی شود؛ زیرا در ترجمه آیه به طور متعارف یکی از معانی واژه

چند معنا (معمولا معنای غالبش) لحاظ می‌شود. پس باز بقیه معانی مخفی می‌مانند. افزون بر این، ممکن است تفاوت معنایی که در ترجمه آیه لحاظ شده با معنایی که حدیث لحاظ کرده، موجب سرگشتگی مخاطب در پذیرش معنای واژه شود؛ مثلا فرض کنیم نمونه اول، با استفاده از ترجمه قرآن فولادوند، چنین ترجمه شود: ﴿وَمِنْهُمْ أَقْيُونٌ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ﴾ {و [بعضی] از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی‌دانند.} خداوند متعال فرمود: ای محمد! بعضی از آن یهودیان، کتاب (خدا) را چیزی به جز «آمانی» نمی‌دانند، یعنی به جز کلامی که (به‌طور متداول) برایشان قرائت می‌شود. در این مثال، ترجمه قرآن دلالت سیال «آمانی» را در معنای «خیالات خام» متوقف کرده اما حدیث آن را به سوی معنای «قرائت» سوق داده است. چنین ترجمه‌ای، حداقل در نگاه اول، نه تنها کارکرد حدیث را مشخص نمی‌کند، بلکه فهم منظور حدیث را دشوارتر می‌کند؛ زیرا این سؤال برای مخاطب مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای میان «خیالات خام» و «قرائت» وجود دارد؟ راهکار نظری برای حل این چالش آن است که به دلالت چندگانه واژه اشاره شود. این راهکار بسته به سبک مترجم عملا به شکل‌های متنوعی قابل اجراست. اگر مترجمی برای ترجمه آیاتی که در میان احادیث آمده‌اند از ترجمه یکی از مترجمان زبده استفاده می‌کند، که کار عالمانه همین است (چون اولاً قابلیت ترجمه حدیث به معنای قابلیت ترجمه قرآن نیست و ثانياً ترجمه آیات قرآن باید نظر به سیاق سوره‌ها و کلیت قرآن صورت پذیرد و لذا ترجمه منفرد آیات قرآن عالمانه نیست)، چنین مترجمی مثلا می‌تواند در پاورقی به دلالت چندگانه واژه اشاره کند. یا اگر مترجمی به هر دلیل خودش آیات قرآن را نیز ترجمه می‌کند، مثلا می‌تواند درون ترجمه آیه، روبروی واژه مدّ نظر پُرانتز باز کند و به دلالت چندگانه‌اش اشاره کند. یا می‌توان پس از آیه و ترجمه‌اش، قبل از شروع حدیث پُرانتز باز کرد و مسئله را روشن کرد. به این ترتیب برای نمونه اول می‌توان در پاورقی افزود: [«آمانی» جمع «أمنية» است؛ این واژه غالبا بر «آرزو و پندار و خیال» دلالت دارد اما برایش معنای «دروغ» و نیز «قرائت بدون شناخت» نیز ذکر شده است.] یا برای نمونه

دوم: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» {اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت.} (واژه «أُمِّي» غالباً به معنای «بی سواد» می آید، اما معانی دیگری نیز برایش ذکر شده از آن جمله: الکن، تربیت نشده، تندخو، کم حرف و یا چنان که در حدیث می آید: عرض کردم: چرا پیامبر (ص) اُمّی نامیده شده؟ فرمود: به مکه نسبت داده شده، زیرا خداوند عزوجل می فرماید: «لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» {برای این که [مردم] ام القری [=مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی.} پس منظور از اُمّ القری مکه است و از این رو به ایشان اُمّی گفته شده است.} یا برای نمونه سوم: «أَمَّتْ بِهَ يَوْمَئِذٍ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَتُحَنَّنَ لَهُنَّ» {به راستی ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود (و یا مردی یگانه یا پیشوا یا آموزگار نیکی بود).}

این که این چالش، عملاً به چه شکلی حل می شود به تشخیص و سبک مترجم بستگی دارد، اما در هر صورت مهم آن است که مترجم گمان نکند چون واژه های چندمعنا در ذهن خودش چالشی درست نمی کنند در ذهن مخاطب نیز به همین صورت است. چه بسا حدیثی که تکرار ایزوتوپیک دارد اصلاً در جهت معناگزینی برای واژه های چندمعنای قرآن ارائه شده باشد، بنابراین در رابطه با چنین احادیثی، موفقیت ترجمه در سایه توجه به این مؤلفه خواهد بود.

8- نتیجه گیری

وقتی ترجمه حدیث را از دیدگاه سبک شناسی زبانی، کنش بازسازی مختصات سبکی حدیث در زبان فارسی بدانیم، مسئله اصلی این خواهد بود که مختصات سبک ساز در متن حدیث چیستند و چگونه می توان آن ها را در متن فارسی بازسازی کرد. از میان لایه های پنج گانه واجی، واژگانی، نحوی، معنایی و بافتی در متون حدیث، در این نوشتار، با تمرکز بر لایه واژگانی، پنج محور از محورهای واژگانی سبک ساز در متون حدیث، شناسایی شد و

سپس چالشی که هر محور برای انتقال به زبان فارسی داشت، مورد بررسی قرار گرفت و سرانجام برای حلّ هر چالش، راهکاری نظری به دست داده شد:

1- در احادیثی که ذیل محور امتصاص واژگانی از قرآن قرار می‌گیرند، نظر به حضور پنهان واژگان قرآنی در حدیث، ذهن از متن حاضر (حدیث) به متن غائب (قرآن) گذر می‌کند. بازسازی این مختصه در ترجمه به فارسی از طریق برقراری تعادلی میان حفظ واژه‌های محرک و معنارسایی جمله در زبان فارسی امکان‌پذیر خواهد بود.

2- در احادیثی که ذیل محور تکرار توضیحی واژگانی قرار می‌گیرند، کنش تکرار اشتقاقی برای توضیح واژه روی می‌دهد. بازسازی این مختصه در ترجمه به فارسی، بدین گونه خواهد بود که پیوند صوری/معنایی میان واژگان هم‌ساخت با تکیه بر یک پیوند و اشاره به پیوند دیگر در جمله‌ی فارسی نمود یابد.

3- در احادیثی که ذیل محور ارجاع بینارمزگانی واژگانی قرار می‌گیرند، رمزهای مصطلح در فقه در متن حدیث حضور یافته‌اند و نوعی تعامل شناختی به وجود آورده‌اند. این مختصه را در ترجمه به فارسی این‌گونه می‌توان بازسازی کرد که از راه توسعه کلام، هر دو بُعد دلالت این واژه‌ها (اصطلاحی و معنایی) را در جمله فارسی نشان داد.

4- در احادیثی که ذیل محور توازن واژگانی قرار می‌گیرند، همگونی متوازن واژه‌ها به سبب قاعده‌افزایی بر برونه زبان در حدیث، نوعی نظم موسیقایی پدید آورده است. بازسازی این مختصه در ترجمه به فارسی از راه انتخاب معادل‌هایی امکان‌پذیر خواهد بود که در محور جمله فارسی، بر اساس قابلیت‌های صوری زبان فارسی، با یکدیگر توازن داشته باشند.

5- در احادیثی که ذیل محور تکرار ایزوتوپیک واژگانی قرار می‌گیرند، برای یک واژه چندمعنا در آیه قرآن با بهره‌گیری از سازوکار هم‌نشینی واژگانی، معناگزینی می‌شود. برای بازسازی این مختصه در ترجمه به فارسی باید به دلالت چندگانه واژه قرآنی اشاره شود، یا در پاورقی یا در ترجمه آیه یا میان ترجمه آیه و ترجمه حدیث.

همچنان که در بررسی هر محور دیدیم، اجرای این راهکارهای نظری در ترجمه احادیثی که ذیل هر محور جا می‌گیرند، عملاً فراخور ساخت زبانی هر نمونه و نظر به امکانات و محدودیت‌های زبان فارسی برای بازسازی آن نمونه خاص صورت می‌پذیرد؛ این تطبیق، بی‌گمان، عرصه خلاقیت مترجم است.

9- منابع

* قرآن کریم

- 1- ابن منظور، لسان العرب، قاهره، دارالمعارف، (بی تا).
- 2- البرزی، پرویز، مبانی زبان‌شناسی متن، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، (1386ش).
- 3- پالمر، فرانک، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، چاپ پنجم، تهران، کتاب ماد، (1387ش).
- 4- چندلر، دانیل، مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا، چاپ اول، تهران، سوره مهر، (1386ش).
- 5- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ط 1، بیروت، دار إحياء التراث العربی، (1428ق).
- 6- رواقی، علی، «سبک‌شناسی ترجمه‌های قرآن» دو فصلنامه آینه میراث، 11- 13، شماره 12، بهار، (1380ش).
- 7- رستمی، محمدحسن و حاجی آبادی، علیرضا، «تأثیر وجوه و نظائر در ترجمه‌های معاصر فارسی (با تکیه بر واژه‌ی فتنه)» مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، 139- 182، سال هفتم، شماره 1 (پیاپی 13)، (1389ش).
- 8- رضایی، علی محمد، سبک‌شناسی ترجمه تفسیر طبری، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک، (1373ش).
- 9- سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، الإیتقان فی علوم القرآن، الجزء الأول، بیروت، دارالکتب العلمیة، (1424ق).
- 10- صفوی، کورش، از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد اول، چاپ اول، تهران، سوره مهر، (1383ش).
- 11- صفوی، کورش، از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، سوره مهر، (1390ش).

بازسازی مختصات واژگانی سبک ساز در ترجمه متن حدیث به فارسی... _____ جلال مرامی و همکار

12- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، نرم افزار جامع الاحادیث 3/5، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری، (1390ش).

13- فتوحی، محمود، سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، (1391ش).

14- فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، (1377ش).

15- موسی، خلیل، قراءات فی الشعر العربی الحديث و المعاصر، دمشق، منشور الإتحاد الكتاب العرب، (2000م)

16- ناظمیان، رضا و حاج مومن، حسام، «ساخت و بافت در ترجمه متون دینی: بررسی مقایسه‌ای دو ترجمه از نهج البلاغه»، مجله ادب عربی دانشگاه تهران، 237- 254 شماره 1، بهار و تابستان، (1392ش).

17- ناهم، احمد، التناس فی شعر الرواد، ط 1، بغداد، دار الشؤون الثقافية العامة، (2004م).

18- Boase-Beier, Jean. (2004). Translation and style: a brief introduction. Language and Literature-Harlow -,13 (1), 9-12.

19- ——— (2006). Stylistic approaches to translation. St. Jerome Pub.

20- Frow, John. (2005). Genre. Landan & New York: Routledge.

21- Heigham, Juanita & Croker, Robert. (2009). Qualitative Research in Applied Linguistics A Practical Introduction. New York and London: Macmillan.

22- Verdonk, Peter. (2002). Stylistics. Oxford Introductions to language Study. Oxford: Oxford University Press.